

گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی و چشم انداز سازش ایران و آمریکا

روز دوشنبه ۲۵ شهریور برابر با ۱۵ سپتامبر، محمد البرادعی مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی، گزارش خود را در مورد بررسی فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی از پایان ماه مه سال جاری تا کنون، در اختیار ۳۵ عضو شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی قرار داد. با انتشار گزارش برادعی، بار دیگر مناقشات لفظی بر سر برنامه های هسته ای جمهوری اسلامی بالا گرفت. در گزارش مشروح مدیر کل آژانس اتمی، مستقل از زبان سراپا دیپلماتیک، دو پهلو و پیچیده ای که در تنظیم آن به کار رفته است، بر این نکته انگشت نهاده شده، که جمهوری اسلامی برای روشن شدن ابهامات موجود در برنامه هسته ای اش، همکاری لازم را با آژانس و بازرسان آن به عمل نیاورده است. از این رو، آژانس نیز قادر نبوده است به پیشرفتی واقعی در مورد مطالعات ادعایی و دیگر مسائل باقی مانده مهم مرتبط که همچنان موجب نگرانی جدی هستند، نائل آید. در گزارش برادعی، طبق معمول، به این موضوع تکراری نیز اشاره شده است که، بر خلاف تصمیمات و خواست شورای امنیت سازمان ملل، جمهوری اسلامی، فعالیت های مربوط به غنی سازی اورانیوم را نیز تعلیق نکرده است.

همانطور که ملاحظه می شود، گزارش برادعی تا اینجا، اساساً حاوی هیچ نکته جدید و تازه ای نیست. مدیر کل آژانس اتمی اما در گزارش خود به نکات دیگری نیز اشاره نموده است که شاید بتوان آن ها را نکات جدیدی به حساب آورد. گزارش برادعی به این نکته اشاره می کند که جمهوری اسلامی به خواست آژانس مبنی بر ارائه توضیح پیرامون تولید تجهیزات و قطعات هسته ای توسط شرکت های وابسته به صنایع دفاعی، فعالیت های مربوط به تهیه، تحقیق و توسعه نهادها و شرکت های نظامی که می توانند با برنامه هسته ای مرتبط باشند، عمل نکرده است. در ادامه گزارش برادعی چنین آمده است که جمهوری اسلامی از ارائه توضیحات پیرامون انتشار اسناد و اطلاعات مربوط به ایجاد تغییر در موشک های راه دور و آماده ساختن آن ها برای حمل کلاهک های هسته ای و نیز آزمایش مواد انفجاری با قابلیت انفجار زیاد که از آن می توان به عنوان چاشنی بمب اتمی استفاده نمود، خودداری نموده و با درخواست بازرسان آژانس جهت ارزیابی این مدارک و دسترسی آنان به مراکز، نهادها و افراد مرتبط با آن، موافقت نکرده است.

نظام آموزشی ایران، تجسم عقب مانده ترین خصوصیات نظام آموزشی سرمایه داری!

در ایران افزایش قابل ملاحظه ای داشته و اکنون ۴ / ۸۲ درصد جمعیت کشور باسوادند. واقعیت اما این است که آنها با استناد به کاهش درصد بی سوادان می خواهند، بر شکست خود سرپوش بگذارند. چرا که اغلب کشورهای جهان در طول همین سه دهه، توانسته اند تعداد بی سوادان را به کمتر از ۱۰ درصد و برخی نیز به کمتر از ۱ درصد کاهش دهند. از همین روست که در گزارش برنامه توسعه ملل متحد ۲۰۰۸-۲۰۰۷، در رده بندی ۱۷۷ کشور جهان، ایران پس از کنگو، لیبی، گابون و عربستان سعودی در ردیف ۱۱۴ قرار گرفته است. در نیمه اول قرن بیستم ۸۰ تا ۸۵ درصد جمعیت باسواد در یک کشور سرمایه داری رقم بالایی محسوب می شد، اما در اوایل قرن بیست و یکم، همین رقم نشانه چیز دیگری جز عقب ماندگی یک کشور نیست. چرا که به رغم خصلت طبقاتی نظام آموزشی سرمایه داری، نیازهای کنونی این درصحه ۳

سال تحصیلی جدید آغاز شده است و حدوداً ۱۷ میلیون دانش آموز و دانشجو در مدارس و دانشگاه های کشور مشغول تحصیل می شوند. سران و مقامات جمهوری اسلامی سال هاست که از پیشرفت های ایران در عرصه سوادآموزی و تحصیل سخن می گویند و نظام آموزشی موجود را می ستایند. اما این ادعاهای تبلیغاتی نمی تواند بر این واقعیت سرپوش بگذارد که ایران نه فقط در سطح جهان یکی از عقب مانده ترین کشورها به لحاظ درصد بالای بی سواد است، بلکه نظام آموزشی کشور نیز در مقایسه با اکثر کشورهای جهان، نظامی عقب مانده و معیوب است و در یک کلام تجسم عقب مانده ترین و بدترین خصوصیات نظام آموزشی سرمایه داری است.

ایران در جایگاه صد و چهاردهمین کشور جهان

مقامات جمهوری اسلامی ادعا می کنند که در طول ۳۰ سال حاکمیت آنها، تعداد افراد با سواد

بحران سیاسی در پاکستان

تلاش های مشرف، دیکتاتور نظامی پاکستان برای کسب مجدد ریاست جمهوری در اواسط سال گذشته میلادی و مخالفت توده های مردم با این اقدامات، آغازگر دور کنونی بی ثباتی و جنگ قدرت در این کشور بود. در این شرایط، پاسخ قدرت های بزرگ غرب، در راس آنها آمریکا، برای مهار بحران و کاهش ناراضیاتی توده های مردم، برپایی ائتلافی مرکب از مشرف

با انفجار مهیب نزدیک به یک تن مواد منفجره در روز شنبه ۳۰ شهریور در مقابل درب ورودی یک هتل بین المللی در شهر اسلام آباد و کشتار تعداد زیادی از مهمانان و تخریب کامل ساختمان این هتل، زنجیره حوادث سیاسی ماه های اخیر پاکستان نقطه عطف دیگری را پشت سر گذاشت. نقطه عطفی که به روشنی نشان از زرفا و ماهیت بحرانی دارد که اوضاع پاکستان را به آستانه انفجار کشانده است.

جمهوری اسلامی باید سرنگون شود، اما با کدام هدف؟

از به قدرت رسیدن رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران، سی سال گذشته است. در تمامی این سالها، سران رژیم با سرکوب، گسترش اختناق، کشتارهای جمعی و پایمال کردن ابتدائی ترین

درصحه ۵

خواست های توده های زحمتکش، حاکمیت سرکوبگرانه خود را پیش برده اند. به موازات پیشبرد این سیاست ضد مردمی رژیم، نیروهای انقلابی، سازمان های مدافع کارگران و زحمتکشان، توده های تحت ستم جامعه، زنان، دانشجویان، روشنفکران و فعالین جنبش های اجتماعی نیز به شکل های مختلف به مبارزه ی خود با جمهوری اسلامی ادامه داده اند. در مسیر این مبارزه، رنج برده اند، سختی ها را متحمل

درصحه ۷

درصحه ۸

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

درصحه ۲

گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و چشم‌انداز سازش ایران و آمریکا

لازم به ذکر است که "هرمان ناکارتس"، رئیس بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در منطقه خاورمیانه، تصاویر و اسنادی را در اجلاس آژانس ارائه داده و چنین ادعا نموده است که جمهوری اسلامی به طور پنهانی، تغییراتی در تجهیزات نظامی و موشکی خود بوجود آورده است که این تجهیزات و موشک‌ها را، قادر به حمل سلاح و کلاهک هسته‌ای می‌کنند. در همین رابطه، "گرگوری شولتی" نماینده آمریکا در آژانس اتمی نیز خواستار آن شد که جمهوری اسلامی، پاسخ‌های روشنی در مورد این اسناد و مدارک، به اجلاس آژانس، ارائه دهد.

در واکنش به این صحبت‌ها و گزارش برادعی، سلطانیه، نماینده جمهوری اسلامی در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ادعا کرد که جمهوری اسلامی طبق قرارها و چارچوب‌های تعیین شده، با آژانس همکاری نموده است. وی، توقعات و انتظارات فراتر از این چارچوب‌ها را غیر قابل قبول خواند و گفت در جلسه توجیهی شورای حکام نیز توضیح داده است که اگر آژانس بخواهد به حزم امنیتی ملی جمهوری اسلامی وارد شود، آن را نمی‌پذیرد. نام برده گفت، مواردی مانند مواد انفجاری، در چارچوب وظایف آژانس نیست و با طرح این نکته که هیچ کشوری اطلاعات مربوط به فعالیت‌های نظامی خود را فاش نمی‌کند، به طرف‌های مقابل فهماند که جمهوری اسلامی تصمیم ندارد به این خواست‌ها و تلاش‌های جدید آژانس تمکین کند. منوچهر متکی وزیر خارجه جمهوری اسلامی نیز، سخنان مشابهی بر زبان راند و گفت، جمهوری اسلامی جدی‌ترین و صمیمانه‌ترین همکاری‌ها را تا کنون با آژانس داشته است و به سوالات آن نیز مکتوب پاسخ داده است.

اما دولت‌های فرانسه، انگلیس و آمریکا که از قبل برای تشدید تحریم‌های اقتصادی و اعمال فشار بیشتر بر جمهوری اسلامی، آمادگی خود را نشان داده بودند، فوراً به موضع‌گیری علیه جمهوری اسلامی پرداخته و ضرورت تصویب قطعنامه چهارم توسط شورای امنیت را به میان کشیدند. "اریک شوالیه"، سخنگوی وزارت خارجه فرانسه، گزارش برادعی را نگران‌کننده خواند و بر ضرورت صدور قطعنامه جدید و تحریم‌های بیشتر تأکید نمود. انگلیس نیز موضعی نزدیک به فرانسه اتخاذ کرد. آلمان از عدم همکاری جمهوری اسلامی انتقاد کرد و از آن خواست که با دادن پاسخ مناسب به تلاش‌های بین‌المللی، به تنش موجود بر سر برنامه هسته‌ای پایان دهد. و آمریکا طبق روال قبلی نسبت به صدور قطعنامه جدید و پیشبرد سیاست اعمال فشار سیاسی و اقتصادی بیشتر، پیشقدم شد.

"دونا پرینو" سخنگوی ریاست جمهوری آمریکا از گزارش مدیر کل آژانس، چنین نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی، همکاری با جامعه بین‌المللی را رد کرده است. دولت آمریکا، در همان حال که همراه با فرانسه و انگلیس، صریحاً بر ضرورت تشدید فشار و تحریم‌های بیشتر علیه جمهوری اسلامی، از طریق صدور قطعنامه چهارم تأکید نموده و متفق با این کشورها تلاش

می‌کرد، اما در عین حال منتظر قطعنامه چهارم نماند. آمریکا، یک روز پس از انتشار گزارش برادعی و در توجیه تشدید فشار و تحریم‌های اقتصادی علیه جمهوری اسلامی، دوباره فعالیت نیروهای قدس، یعنی یگان عملیات خارجی سپاه پاسداران در عراق را به میان کشید و فردی به نام "عبدالرضا شهلائی" را به عنوان قائم مقام فرمانده نیروی قدس معرفی نمود و او را به حمایت از "افراطیون شیعه" در عراق متهم کرد. دولت آمریکا دوباره سپاه پاسداران را به همکاری با "جیش‌المهدی" و حمله به نیروهای آمریکایی در عراق و کشتن سربازان آمریکایی متهم کرد. یک روز پس از آن نیز وزارت خزانه داری آمریکا، طی بیانیه‌ای موضوع حمایت‌های مادی نیروی قدس سپاه پاسداران از "حزب الله لبنان، حماس، جهاد اسلامی و جبهه خلق برای آزادی فلسطین" را مطرح نمود و همزمان اعلام شد که شش شرکت نظامی، شامل شرکت صنایع الکترونیک ایران، صنایع الکترونیک شیراز، صنایع ارتباطات ایران، صنایع تولید هواپیمایی ایران، صنایع فرا ساخت و گروه صنایع تسلیحاتی را تحریم خواهد کرد.

با این وجود، نه این تهدیدات که بسیار جدی می‌نمود و نه وجود توافق عمومی میان چهار کشور از کشورهای موسوم به (۵+۱) یعنی آمریکا، فرانسه، انگلیس، و تا حدودی آلمان، برای تصویب قطعنامه جدید جهت اعمال فشار بیشتر و تشدید تحریم‌های اقتصادی، به خودی خود نمی‌توانست اوضاع را به سود آنها برای پیشبرد این سیاست تغییر دهد و یا منشأ اثری شود. چرا که در موضع‌گیری‌های چین و روسیه به عنوان دو عضو از پنج عضو دائمی شورای امنیت، که پیش از این، پای سه قطعنامه را امضا کرده بودند، اثری از موافقت با تشدید تحریم‌های اقتصادی دیده نمی‌شد و موضع‌گیری آنها، صرفاً به سخنانی نصیحت آمیز و تشویق جمهوری اسلامی به همکاری با آژانس اکتفا شده بود. افزون بر این موضوع، واکنش چهار کشور یاد شده و در رأس آن آمریکا در قبال جمهوری اسلامی اگر چه واکنش نسبتاً تندی بود، اما از آن تیزی و جدیت واکنش این کشورها در موارد مشابه، مبرا بود. آمریکا و متحدین آن عجله داشتند هر چه زودتر، جلسه‌ای با حضور نمایندگان کشورهای (۱+۵) تشکیل دهند و مقدمات اجماع و توافق برای تهیه و تنظیم و سرانجام صدور قطعنامه چهارم علیه جمهوری اسلامی را فراهم سازند. این اجلاس تنها چهار روز پس از انتشار گزارش برادعی، روز جمعه ۱۹ سپتامبر در واشنگتن برگزار شد. نمایندگان دولت آمریکا و کشورهای همسو با آن در گروه (۱+۵) در حالی پا به جلسه‌ای که با عجله تدارکش را دیده بودند، می‌گذاشتند، که هیچگونه امیدی به آن و یا انتظاری نسبت به نتیجه بخش بودن آن نداشتند و می‌دانستند که روسیه و چین با این موضوع موافقت نخواهند کرد. "جان مک کورمک" سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، پیش از این اجلاس گفته بود "انتظار هیچ پیشرفت و یا کسب نتیجه‌ای را از این دیدار نباید داشت."

بنا بر این و همانطور که نتیجه از قبل معلوم بود، تمام نتیجه اجلاس واشنگتن به این تصمیم بی‌خاصیت و تکراری خلاصه شد که کشورهای گروه (۱+۵)، "قاطعانه" خواستار همکاری کامل ایران با تحقیقات آژانس بین‌المللی اتمی شوند و "بررسی تحریم‌های احتمالی بیشتر" را ادامه دهند! و این، یعنی همان چیزی که تا کنون نیز وجود داشته و به آن عمل می‌شده است. یعنی تکرار مکررات و بعبارت دیگر یعنی هیچ! تو گویی آمریکا و متحدان آن عجله داشتند هر چه زودتر دور هم جمع شوند که بگویند فعلاً هیچ کاری از آنها ساخته نیست!

واقعیت آن است که پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی و همچنین اقدامات آژانس اتمی و گرایش‌های مدیر کل آن، به یک موضوع تکراری تبدیل شده و دور باطی را طی می‌کنند. اگر چه با اعمال نفوذ دولت آمریکا، در گزارش برادعی، موارد جدیدی برای تحت فشار گذاشتن جمهوری اسلامی گنجانده شده بود، اما این تلاش‌ها و گزارش مدیر کل آژانس، بی نتیجه ماند و به جایی نرسید. این گونه گزارش‌ها و فشارهایی که می‌توانست از طریق آژانس بر جمهوری اسلامی اعمال شود و تأثیر گذار باشد، در شرایط کنونی کارائی خود را تا حد زیادی از دست داده‌اند. بر متن تحولات سیاسی جدیدی که جرقه آن در گرجستان زده شد، آژانس اتمی و گزارشات آن دیگر نمی‌تواند مانند گذشته عمل کند و خاصیت خود را به عنوان ابزار فشار آمریکا و اروپا بر جمهوری اسلامی تا حد زیادی از دست داده است. "شورای امنیت" و قطعنامه‌های تحریمی آن نیز اگر چه تا کنون تأثیرات مخربی بر اقتصاد بحران زده جمهوری اسلامی بر جای گذاشته، این بحران را تشدید نموده و تضادهای درونی رژیم را نیز تشدید نموده است، اما چنین به نظر می‌رسد که زمان استفاده آمریکا و اروپا از این ابزار نیز در لحظه حاضر به سر رسیده است. شورای امنیت، از ارگانی که بخواهد اتخاذ کننده تصمیم واحدی باشد، بیش از پیش به ارگانی برای بحث و جدل و بی تصمیمی و ارگان بازتاب دهنده تضادهای امپریالیستی تبدیل می‌شود. اگر در گذشته، نمایندگان گروه کشورهای (۱+۵) در شورای امنیت، پس از چند ماه بحث و مجادله بر سر مفاد و صدور یک قطعنامه علیه ایران به توافق می‌رسیدند، اکنون اما دست‌یابی به چنین توافقاتی، بی آنکه بطور کلی منفی شده باشد، به سادگی دست نمی‌دهد و در لحظه حاضر چنین توافقاتی، حتا دور از دسترس می‌نماید. بیهوده نیست اگر که نمایندگان گروه کشورهای (۱+۵) بی آنکه چشم اندازی در مورد نتایج جلسه واشنگتن داشته باشند در آن شرکت می‌کنند و "جان مک کورمک" سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، پیش از برگزاری جلسه، آن را بی نتیجه می‌داند.

واقعیت آن است که یورش ارتش گرجستان به اوستیای جنوبی در مرداد ماه سال جاری و یورش نظامی متعاقب روسیه به گرجستان و جنگی که هزاران کشته و زخمی و آواره بر جای گذاشت، تحولات سیاسی جدیدی را در عرصه بین‌المللی به همراه داشته است. با اشغال نظامی مناطقی از گرجستان توسط روسیه و اقدامات سیاسی در حمایت از دولت‌های خودمختار و مستقل اوستیا و آبخازیا، این کشور عملاً در مقام

برای آنها باشند.

در ایران نه فقط عمق و گستردگی فقر، مانع عمده‌ای بر سر راه تحصیل و سوادآموزی کودکان است، بلکه رایگان بودن تحصیل هم جز یک ظاهرسازی و فریب، چیز دیگری نیست.

هر کس هم که این واقعیت را نداند، چگونه در هر سال میلیاردها دلار حاصل دسترنج کارگران روانه جیب سرمایه‌داران می‌شود، این را می‌داند که درآمد سالانه دولت از نفت و گاز از صد میلیارد دلار تجاوز کرده است. بخشی از این درآمد از طرق مختلف مستقیماً به جیب سرمایه‌داران می‌رود. بخشی هم از آن باقی می‌ماند که به همراه درآمد های مالیاتی، عوارض، سود و یا فروش موسسات دولتی، باید صرف هزینه‌های دستگاه دولتی طبقه سرمایه‌دار گردد. گرچه در این دستگاه دولتی، آموزش و پرورش هم که اساساً در نظام سرمایه‌داری یکی از ابزارهای قدرتمند سلطه طبقاتی و فرمانروایی سرمایه‌داران است و باید نیروی کار، متخصصین رده‌های مختلف تولید، مدیران، کارمندان و کارگزاران دستگاه دولتی را آموزش دهد و تربیت کند، قرار دارد، اما از آنجایی که رژیم حاکم بر ایران، یک رژیم دیکتاتوری عریان است و در عین حال اهداف توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی را نیز دنبال می‌کند، لذا بخش اعظم بودجه دولتی را صرف هزینه‌های نیروهای سرکوب نظامی، پلیسی، امنیتی و نهادهای می‌کند که مستقیم و غیرمستقیم وظیفه آن‌ها سرکوب مادی مردم است. لذا نهادهای آموزشی و بهداشتی به لحاظ اهمیت، در درجه دوم قرار می‌گیرند. از همین روست که امکانات و بودجه‌ای که به وزارت آموزش و پرورش اختصاص می‌یابد، چنان محدود است که همواره با کسری بودجه روبه‌روست. نتیجتاً امکانات آموزشی در مدارس از جمیع جهات در نازل‌ترین سطح ممکن قرار دارد. به عنوان نمونه:

مدرسه به قدر کافی که لااقل بتواند جوابگوی تعداد دانش‌آموزانی که به تحصیل روی آورده‌اند، باشد وجود ندارد و بخشی هم از آنچه که موجود است، ساختمان‌های مخروبه‌اند. علت آن چیست؟ پاسخ مقامات، صریح است. پول نیست. بودجه نداریم. معاون سازمان نوسازی مدارس در آستانه سال تحصیلی جدید گفت: "به دلیل کمبود فضای آموزشی در سطح کشور ۴ میلیون دانش‌آموز در مدارس دو نوبته تحصیل می‌کنند و در مناطق محروم کشور برخی از دانش‌آموزان در مدارسی تحصیل می‌کنند که از لحاظ ایمنی وضعیت مناسبی ندارند." رئیس اداره آموزش و پرورش بجنورد می‌گوید: "در سال جدید، دانش‌آموزان در مدارس دو و سه نوبته تحصیل می‌کنند و علاوه بر این کمبود نیرو وجود دارد."

یک مقام آموزش و پرورش هرمزگان می‌گوید ۱۰ روستای بشاگرد اصلاً مدرسه ندارند و علاوه بر این در بیشتر روستاهای این بخش، مدارس کبری است. حالا این نمونه‌ها را به سراسر ایران تعمیم دهید.

اما آیا برای همین تعداد دانش‌آموز معلم به قدر کافی وجود دارد؟ رژیم ادعای می‌کند که هم اکنون یک معلم برای ۸ / ۲۱ دانش‌آموز وجود دارد. اگر واقعاً هم در این حد وجود داشته باشد، بد نیست. واقعیت اما این است که ادعای رژیم در این مورد هم بی‌اساس است و در مناطق مختلف

خود را ندارند، از ۹ میلیون نیز متجاوز است. پاسخ این است که فقر و نابرابری وحشتناک در جامعه ایران منشاء بی‌سوادی گسترده در ایران است. در جامعه‌ای که گروه بسیار اندکی، ثروت‌های افسانه‌ای اندوخته‌اند و اکثریت بسیار بزرگ مردم که کارگران و زحمتکشان‌اند، در زیر خط فقر به سر می‌برند، این کمیت بالای بی‌سوادان، شاید هم چندان عجیب نیست.

اما می‌دانیم که امروزه، سرمایه‌داری، شیوه تولید مسلط تمام کشورهای جهان است. لذا نابرابری و فقر نیز در تمام کشورها وجود دارد. با این همه، وضعیت توده زحمتکش مردم تنها در تعداد محدودی از کشورهای جهان آن هم در آفریقا نظیر وختام وضعیت مادی و معیشتی مردم در ایران است. پس تفاوت در کجاست؟ در این است که در ایران یک رژیم دیکتاتوری عریان وجود دارد و یک طبقه سرمایه‌داری که به تمام معنا غارتگر و چپاولگر است و می‌خواهد هر آنچه را که هست، هرچه سریع‌تر و کوتاه‌مدت‌تر به جیب بزند. در همان گزارش سازمان ملل که به آنان اشاره شد، دیدیم که کشورهایانی از نمونه عربستان، لیبی و کابون در ردیف ایران قرار گرفته‌اند. این مسئله به خوبی رابطه میان بی‌سوادی، رژیم سیاسی حاکم بر این کشورها و شکل تصاحب ارزش‌های تولید شده در جامعه را توسط طبقه سرمایه‌دارحاکم بر این کشورها نشان می‌دهد.

طبقه سرمایه‌دار ایران که از پشتیبانی یک رژیم سرکوبگر و استبدادی برخوردار است، برایش مسئله لحظه‌کنونی مطرح است و بلعیدن هر آنچه که هم اکنون وجود دارد. لذا همانگونه که برایش مهم نیست که در نتیجه به تعویق انداختن مداوم دستمزد کارگران، نیروی کار در نتیجه گرسنگی و بیماری تباہ می‌شود، بلکه فقط این را می‌خواهد که با انباشت دستمزد پرداخت نشده کارگران در دست خود، سود بیشتری ببرد و مبارزه و مطالبات کارگران را هم عجلالتاً محدود کند، این مسئله نیز برای وی حائز اهمیت نیست که برافتادن بی‌سوادی متضمن نفع دراز مدتی برای خود این طبقه نیز هست. اما رژیم دیکتاتوری عریان حاکم بر ایران که قدرت مبتنی بر زور طبقه حاکم برای حراست از این استثمار و چپاول‌گری و انتقال هرچه بیشتر ارزش‌های تازه تولید شده به سرمایه‌داران است، با محروم کردن توده‌های وسیع مردم از آزادی‌های سیاسی، در عین حال مانع از آن شده است که طبقه کارگر و عموم توده‌های زحمتکش بتوانند با مبارزه‌ای متشکل، لااقل تعدیلی ولو ناچیز در این اوضاع پدید آورند. نتیجتاً فقر در ایران وسیع و گسترده است تا به آن حد که اکثریت بزرگ مردم حتا بر طبق معیارهای بورژوازی سازمان‌های بین‌المللی زیر خط فقر به سر می‌برند. وقتی که یک چنین فقری وجود داشته باشد، به فرض که آموزش رایگان هم وجود داشته باشد، همواره بخش بزرگی از کودکان به مدرسه راه نمی‌یابند و تحصیل نمی‌کنند. پدر و مادر گرسنه و بی‌کار و یا حتا شاغل با درآمد پائین، مستثناً از این که آموزش و تحصیل رایگان باشد یا نه، کار کودکان ممنوع شده باشد یا نه، فرزندان‌شان را از سنین پائین به کار و می‌دارند، تا کمک خرجی

شیوه تولید، نه فقط در عرصه تولید و خدمات، بلکه حتا مصرف کالاها ایجاب کرده است که افراد جامعه لااقل سواد خواندن و نوشتن داشته باشند.

به‌رغم این که شیوه تولید سرمایه‌داری، از همان آغاز پیدایش خود، نیازمند تعداد همواره روز افزونی از افراد تحصیل کرده، باسواد، متخصص، همراه با تغییر مداوم در ابزار و وسایل تولید، پیشرفت علوم و کاربرد آنها در تولید بود، اما در مراحل اولیه تکامل این شیوه تولید، اکثریت بزرگ کارگران حتا نیازی به سواد خواندن و نوشتن نداشتند. با گسترش تولید و پیچیده‌تر شدن تجهیزات و وسایل تولید، پیشرفت علم، تکنولوژی و رشد فرهنگ، مدام نیاز بیشتری به کارگران با سواد پدید آمد. انقلاب علمی و تکنولوژیک نیمه دوم قرن بیستم منجر به چنان شرایطی گردید که دیگر حتا نه فقط ساده‌ترین کار نیاز به حداقل سواد دارد، بلکه مصرف‌کننده کالاها نیز بدون این حداقل سواد، قادر به استفاده از بسیاری کالاها نخواهد بود. لذا در بسیاری از کشورهای جهان، بورژوازی نفع خود را در این دید که یکی از مطالبات برنامه فوری کمونیست‌ها را که طبقه کارگر سال‌ها برای تحقق آن مبارزه کرده بود، آموزش اجباری و رایگان تا پایان دوره متوسط را به مرحله اجرا بگذارد و در تعدادی از کشورها قوانین و مقررات سخت و سختی نیز برای عملی شدن آن تصویب گردید. اکنون گذشته از کشورهایی که سابقاً عضو اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق بودند و بی‌سوادی در آنها سال‌ها پیش ریشه کن شده بود، گروه بزرگی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری کمتر از یک درصد بی‌سواد دارند و گروه دیگری از کشورها بین ۵ تا ده درصد. در گزارش برنامه توسعه ملل متحد، کشورهایانی که تعداد بی‌سوادان در آنها بیش از ۱۰ درصد است، عموماً عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان‌اند. ایران در این رده قرار دارد. در ایران ۶ / ۱۷ درصد جمعیت کشور که به گفته معاون سازمان نهضت سوادآموزی حکومت اسلامی رقیمی بیش از ۹ میلیون نفر می‌باشد، در بی‌سوادی مطلق به سر می‌برند یعنی حتا سواد خواندن و نوشتن را ندارند.

علت این کمیت بالای بی‌سوادی در ایران چیست؟ معاون سازمان سوادآموزی رژیم، اخیراً در مصاحبه با خبرگزاری مهر گفت: اشکال کار در این است که "هیچ قانونی برای ریشه کردن بی‌سوادی در ایران وجود ندارد" و ضمانت اجرایی هم برای اجباری بودن تحصیل وجود ندارد. گویا که اگر قانونی وجود می‌داشت، بی‌سوادی تاکنون در ایران ریشه کن شده بود. ما می‌دانیم که در اصل ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی، گفته شده است: "دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خود کفالتی کشور به طور رایگان گسترش دهد." پس چرا با وجود این قانون و حتا در ظاهر امر، رایگان بودن آموزش تا پایان دوره متوسطه و گذشت ۳۰ سال، نه فقط بی‌سوادی ریشه کن نشده، بلکه هم اکنون تعداد افرادی که حتا سواد خواندن و نوشتن نام

نظام آموزشی ایران، تجسم عقب‌مانده‌ترین خصوصیات نظام آموزشی سرمایه‌داری!

ایران کمبود معلم وجود دارد. پیش از این دیدیم که رئیس اداره آموزش و پرورش بجنورد، یکی از مشکلات اداره تحت مسئولیتش را کمبود معلم اعلام کرد. معاون پژوهش، برنامه‌ریزی و منابع انسانی سازمان آموزش و پرورش استان کرمان می‌گوید: "امسال تنها در مناطق محروم این استان کمبود سه هزار معلم وجود دارد و در کنار این کمبود، به دلیل اجرای طرح بازنگری پیش از موعد و ساماندهی نیروی انسانی، در مقطع ابتدایی با کمبود نیرو مواجهیم که سعی شده از نیروهای سرباز معلم استفاده شود." این نمونه‌ها را نیز به مناطق دیگر ایران، به ویژه مناطق روستایی و عقب‌مانده، مثل سیستان و بلوچستان که یک سوم جمعیت آن بی‌سوادند، تعمیم دهید تا کمبود معلم نیز به خوبی آشکار گردد.

در حالی که این کمبود معلم وجود دارد، رژیم به طرق مختلف در تلاش است، تعداد کنونی معلمان را نیز کاهش دهد. مدت‌هاست که معلمان حق التدریسی پس از سال‌ها فعالیت، برای استخدام رسمی در وزارت آموزش و پرورش تلاش می‌کنند، اما رژیم همچنان آن‌ها را سر می‌داند. در اینجا نیز پاسخ مقامات صریح و روشن است. پول نداریم. بودجه نیست. اما درست در همین شرایط که بودجه نیست، مبلغ ۳ میلیارد تومان به توسعه درس قرآن در مدارس اختصاص می‌یابد، که وظیفه تحقیق معنوی دانش آموزان را مستقیم‌تر پیش می‌برد و بهتر به دولت استبدادی مذهبی خدمت می‌کند.

وضعیت مادی و معیشتی معلمان مدارس دولتی هم که قرار است، دانش‌آموزان را آموزش دهند و سطح دانش آنها را ارتقا دهند، بر کسی پوشیده نیست. اغلب آنها به خاطر این که حقوقشان کفاف حداقل معیشتشان را نمی‌دهد، عجلالتا باید دنبال کار دوم خود باشند که بتوانند زندگی روزمره شان را بگذرانند. چند روز پیش رسانه‌های رژیم خبر دادند که رانندگان تاکسی یکی از شهرهای ایران عموماً معلم‌اند. با این اوصاف، نیازی به جستجو کردن در پی کم و کیف امکانات مدرن آموزشی، امکانات علمی و آزمایشگاهی و تجهیزات و امکانات ورزشی نیست. وقتی که همین سرانه ناچیز دانش‌آموزان پرداخت نمی‌شود و مسئولین مدارس از بدهکاری خود به معازهداران شکوه دارند، تکلیف امکانات آموزشی و ورزشی هم روشن است.

اما مسائل مدرسی دولتی و به اصطلاح تحصیل رایگان در جمهوری اسلامی به همین جا خاتمه نمی‌پذیرد. ظاهراً و رسماً گرفتن شهریه‌های کلان برای ثبت نام دانش‌آموزان در مدارس دولتی ممنوع است. اما مدارس به بهانه‌های مختلف هر سال ده‌ها هزار تومان از دانش‌آموزان پول می‌گیرند. هر سال هم باید مبالغ کلانی صرف خرید لوازم التحریر و لباس و پوشاک دانش‌آموزان گردد که این هم بار سنگینی بر دوش مردم فقیر و زحمتکش است. علاوه بر همه این‌ها گروه‌هایی از دانش‌آموزان ناگزیرند برای جبران وخامت وضعیت آموزشی مدارس دولتی، مبلغی را برای کلاس‌های درس فوق‌العاده و یا

خصوصی بپردازند. این است وضعیت تحصیل به اصطلاح رایگان در جمهوری اسلامی.

جمهوری اسلامی در کنار این مدارس دولتی و به اصطلاح تحصیل رایگان که عموماً از درون آنها کارگران رده پائین تحویل جامعه داده می‌شود، برای پررنگ‌تر کردن خصلت طبقاتی نظام آموزشی، مدارس خصوصی را گسترش داده است که بر آنها نام بی‌سمای مدارس غیرانتفاعی نهاده شده است. بیش از یک میلیون دانش‌آموز در این مدارس تحصیل می‌کنند.

دانش‌آموزان این مدارس که اغلب آنها وابسته به طبقه حاکم و اشراف مرفه‌اند، شهریه‌های کلانی می‌پردازند که در تهران گاه به ۵ میلیون تومان نیز می‌رسد. این مدارس خصوصی از امکانات خوبی برخوردارند و بهترین معلمان در آن‌ها تدریس می‌کنند. روشن است که امکان دسترسی این دانش‌آموزان به تحصیلات عالی در مهم‌ترین دانشگاه‌های کشور، حتا در جریان رقابت کنکور دانشگاه‌ها از هر جهت فراهم است و در حقیقت بنابه خاستگاه و موقعیت طبقاتی‌شان می‌توانند به سطوح بالای مشاغل، مقامات دولتی و حتا علمی دست یابند. در حالی که دانش‌آموزان مدارس دولتی به رغم کمیت بالای‌شان، کمتر امکان رشد و ارتقاء پیدا می‌کنند.

نکته دیگری که در این بخش باید اشاره کنیم، بازماندن گروه کثیری دانش‌آموز از ادامه تحصیل، پس از ورود به مدرسه است. طبق آخرین آمار ارائه شده از مجموع کودکان لازم‌التعلیم ۷ / ۴ درصد به مقطع ابتدایی وارد نمی‌شوند. اما در همان نخستین سال‌های ورود، گروه کثیری از این دانش‌آموزان اساساً به خاطر فقر، مدرسه را ترک می‌کنند. لذا بر طبق آمار رسمی، ۱ / ۱۵ درصد دانش‌آموزان، دوره راهنمایی را نمی‌گذارند و تعدادی نیز در دوره متوسطه ترک تحصیل می‌کنند و روانه بازار کار می‌گردند. یک عضو جمعیت تلاش برای جهان شایسته کودکان در مصاحبه با یکی از خبرنگارهای رژیم، از محرومیت بیش از ۷۰۰ هزار کودک از آموزش، طی سال تحصیلی گذشته خبر داد. بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که با اندک بسط تعریفی که از بی‌سوادی می‌شود، تعداد بی‌سوادان در ایران چندین میلیون بیش از رقم رسماً اعلام شده بی‌سوادان مطلق، است.

معاون آموزشی سازمان نهضت سوادآموزی رژیم، با توجه به تمام این واقعیت‌هاست که می‌گوید: "این سازمان موظف شده است با سوادی را در گروه سنی زیر ۳۰ سال طی برنامه چهارم توسعه تامین کند، اما این برنامه در صورتی محقق می‌شود که بی‌سوادی در جامعه ما تولید نشود که می‌توان گفت، این مسئله فرضی محالی است." بله! تحت شرایط موجود و لاقلاً تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، محال است که بی‌سوادی مدام باز تولید نشود. اکنون بپردازیم به سیستم آموزشی ایران در کلیت آن.

نظام آموزشی ایران، آمیخته‌ای از نظام آموزشی بورژوازی و پس‌مانده‌های قرون وسطایی

برخلاف آنچه که معمولاً بورژوازی و نظریه پردازان آن تبلیغ می‌کنند و می‌گویند که نظام آموزشی در جامعه کنونی که همان جامعه سرمایه‌داری است، خصلت طبقاتی ندارد، در

خدمت یک طبقه معین و نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری نیست، بلکه در خدمت جامعه در کل و تمام طبقات و اقشار جامعه قرار دارد، در واقعیت اما سیستم آموزشی هر جامعه‌ای که بر بنیاد طبقات شکل گرفته باشد، طبقاتی است. در خدمت طبقه مسلط است و یکی از ابزارهای تسلط و فرمانروایی آن طبقه می‌باشد. نظام آموزشی هر کشور سرمایه‌داری، مقدم بر هر چیز ثنائی‌گویی نظم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود است. احترام به مناسبات و نهادهای موجود را به دانش‌آموزان می‌آموزد و سعی می‌کند از آن‌ها انسان‌هایی فرمانبردار بسازد. آیا نظام آموزشی جمهوری اسلامی چیزی جز این است؟ قطعاً خیر، چرا که تمام متون آموزشی مدارس گواهی روشن بر این حقیقت است. در آمریکا، اروپا و کشورهای دیگر نیز وضع بر همین منوال است. این نظام آموزشی، می‌کوشد این باور را در دانش‌آموز و دانشجو ایجاد کند که نظم موجود بهترین نظم ممکن است. ابدیست و مشمول مرور زمان نمی‌شود. مواد و کتب درسی با چنین نگرشی توسط متخصصان حرفه‌ای طبقه حاکم تهیه و تدوین می‌شوند و از معلمان که دوره‌های تخصصی را برای آموزش این کتب درسی دیده‌اند، خواسته می‌شود که آن‌ها را تدریس کنند. کافیست که هر کس به کتاب‌های مرتبط با علوم اجتماعی در هر کشوری رجوع کند، تا این واقعیت را در عریان‌ترین شکل آن ببیند. در علوم دیگر نیز نه به این عریانی، بلکه به شکلی غیرمستقیم همین دیدگاه را رواج می‌دهند. نظام آموزشی با چنین نگرشی نخست وظیفه دارد که کارگر آماده به کار، تحویل طبقه سرمایه‌دار بدهد. این واقعیت هم بر کسی پوشیده نیست که اکثریت بزرگ دانش‌آموزانی که وارد مدرسه شده‌اند، به کارگران نسل آینده تبدیل می‌شوند. نظام آموزشی جامعه سرمایه‌داری، باید متخصص فنی سطوح مختلف و نیز دانشمندی را که برای ادامه کار تولید ضروری‌اند، و نیز متخصصین مورد نیاز جامعه در بخش خدمات را نیز آموزش دهد و تربیت نماید. این گروه، آن دسته از دانش‌آموزانی هستند که وارد مدارس عالی و دانشگاه‌ها می‌شوند و عموماً از میان طبقات و اقشاری هستند که می‌توانند هزینه‌های این دوره‌های تحصیل را متحمل شوند. اما بسته به نیازهای جامعه سرمایه‌داری به ویژه در مقاطعی که ارزان کردن نیروی کار یک گروه از متخصصان و تکنیسین‌ها مد نظر سرمایه‌داران است و نیز بعضاً شرایط ویژه‌ای که در هر کشور سرمایه‌داری وجود دارد، گروهی از فرزندان کارگران نیز می‌توانند وارد مدارس عالی و دانشگاه‌ها شوند. آموزش‌های دوره‌های دانشگاهی و انجام وظایفی که پس از دانشگاه بر عهده آن‌ها گذاشته می‌شود و نیز سطح بالای درآمد، اغلب آنها را نیز آغشته به روحیه و جهان بینی بورژوازی می‌سازد و لذا از طبقه خود جدا می‌شوند.

وظیفه دیگر نظام آموزشی این است که کادر لازم برای اداره امور کشور و تمام مدیران و کارمندان برای ارگان‌ها و نهادهای دستگاه دولتی را در سطوح مختلف آن تربیت کند.

نظام آموزشی موجود در ایران، تمام این خصوصیات عام طبقاتی نظام آموزشی سرمایه‌داری را داراست. اما علاوه بر این، از

بحران سیاسی در پاکستان

و بی نظیر بوتو بود. اما ترور "بی نظیر بوتو"، رهبر و نامزد حزب مردم پاکستان برای ریاست جمهوری، در آخرین روزهای سال گذشته میلادی، اجرای این طرح را ناممکن ساخت. انتخابات پارلمان، که دیکتاتور پاکستان به هر بهانه در اجرای آن کارشکنی می کرد، سرانجام اواسط ماه فوریه گذشته برگزار شد. توده های مردم، که جانشان از زورگویی های دولت نظامیان به لب رسیده و کمرشان در زیر فشار سیاست های نئولیبرالی دو تا شده بود، رای اعتراضی و توام با "همدردی" خود را به نفع حزب مردم، به صندوق های رای ریختند. حزب طرفدار دولت پرویز مشرف آراء کمتری را به خود اختصاص داده و دو حزب اپوزیسیون مردم و مسلم لیگ (شاخه نواز شریف) با کسب اکثریت کرسی های مجلس، دست به کار تشکیل کابینه جدید شدند.

از این زمان معاملات و زد و بند های سیاسی بر سر حل معضلات پیش رو، از جمله سرنوشت دیکتاتور نظامی پاکستان، آغاز شد. نقطه اوج این دور بی انتها، تشدید اختلافات و خروج حزب مسلم لیگ (شاخه نواز شریف) از ائتلاف دولتی بود. در این میان، دولت آمریکا بر طرح خود مبنی بر ایجاد ائتلافی مرکب از یک رئیس جمهور غیرنظامی و ارتش پاکستان پافشاری می کرد. با روشن شدن هر چه بیشتر این واقعیت که در طرح دولت آمریکا برای حل بحران پاکستان، دیگر جانی برای پرویز مشرف نیست، فشار احزاب اپوزیسیون برای تصویب طرح استیضاح و محاکمه وی اوج گرفت. اما پیش از ارائه این طرح به پارلمان، دیکتاتور نظامی پاکستان راه فرار از استیضاح و رسوایی سیاسی را با استعفاء و ترک صحنه سیاست در پیش گرفت. با خروج مشرف از عرصه تحولات سیاسی، راه برگزاری انتخاب رئیس جمهور جدید هموار شد و سرانجام با رای نمایندگان پارلمان ملی و چهار مجمع ایالتی در اواسط شهریور ماه، "اصف علی زرداری" رهبر حزب مردم و همسر "بی نظیر بوتو" به عنوان رئیس جمهور جدید پاکستان انتخاب شد. اما برغم تمام این جابجایی ها به نظر نمی رسد که انتخاب رئیس جمهور جدید هم بتواند بحران کنونی را، اگر نگوییم خاتمه، لاقط تخفیف بدهد. تمام شواهد موجود نشان از ناممکن بودن این امر دارد. چرا که این بحران صرفا با اوضاع درونی پاکستان مرتبط نیست، بلکه با بحران افغانستان و سیاست های دولت آمریکا در منطقه ارتباط پیدا کرده است.

هنگامی که هیئت حاکمه آمریکا به رهبری جورج بوش، با بهره برداری از واقعه ۱۱ سپتامبر، لشکرکشی و تجاوز نظامی را در دستور کار گذاشت. در ظاهر برای مبارزه با "تروریسم" و "وابستگی اسلامی" و در عمل برای کسب و گسترش بازار و مناطق جدید نفوذ برای سرمایه های آمریکایی بود، میلیون ها دلار صرف تجهیز ماشین عظیم جنگی این کشور شد و دهها هزار سرباز به گوشه و کنار خاورمیانه، این منطقه پر آشوب جهان، اعزام شدند. بر بستر این طرح های جنون آمیز، باید کار سرکوب شبه نظامیان وابسته به طالبان در مناطق

مرزی میان افغانستان و پاکستان توسط یک نیروی محلی انجام می گرفت. این وظیفه بر عهده دولت پاکستان قرار گرفت. در این راستا، قدرت های بزرگ جهان سرمایه داری، اتحاد و همکاری با رهبر دولت پاکستان، ژنرال پرویز مشرف، را در پیش گرفتند. با حمایت همه جانبه آمریکا، وی توانست بیش از پیش قدرت را در چنگ خود گرفته و ضمن برقراری آرامش نسبی در فضای سیاسی پاکستان، گام هایی در راه پیشبرد سیاست "مبارزه با تروریسم" مورد نظر قدرت های بزرگ جهان بردارد. به این ترتیب، سیل کمک های مالی به سوی پاکستان سرازیر شد. در طول ۹ سال حاکمیت پرویز مشرف بیش از ۱۳ میلیارد دلار صرف هزینه جنگ ارتش پاکستان با جریانات اسلام گرا در مناطق مرزی این کشور با افغانستان شد.

اما ماجرا به همین جا خاتمه نمی یافت. همکاری همه جانبه دولت پاکستان با ائتلاف ضد تروریسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، نارضایتی توده ها و تشدید وخامت اوضاع اقتصادی را به همراه داشت. در حالی که بیکاری و فقر هر روز قربانیان بیشتری را به کام خود می کشید، تمام قروض دولتی صرف خرید ساز و برگ جنگی و ارتشاء در میان افسران عالیرتبه ارتش می شد. علاوه بر این، سیاست های نئولیبرالی دولت، اخراج هزاران کارگر را به دنبال داشت. رشد نارضایتی عمومی و نبود الترناتیوی انقلابی و دموکراتیک، زمینه مساعدی برای رشد جریانات واپسگرایی اسلامی، به ویژه در ایالت وزیرستان، در شمال غرب پاکستان، بود.

برای پاسخ گویی به این خود ویژگی اوضاع، دولت پاکستان ضمن ادامه همکاری با امپریالیستها، رابطه با جریانات اسلام گرا را نیز حفظ نمود. ناگفته پیداست که پیشبرد این سیاست دوپهلوی برای مدتی طولانی ناممکن بود. اما دولت پاکستان، همچون اربابان امپریالیست خود، تصور می کرد که با پیروزی برق اسای ارتش های مهاجم در عراق و افغانستان، دیگر نیازی به پیشبرد این سیاست نخواهد بود. اما روند اوضاع انطور که دولت پاکستان و متحدین غربی آن می خواستند، پیش نرفت. گسترش موج مقاومت در عراق، شکست سیاست های آمریکا را به دنبال داشت. اوضاع در افغانستان هم بهتر از این نبود. در اینجا نیز، نیروهای شبه نظامی وابسته به طالبان به عملیات خود وسعت بخشیده و رویای امپریالیستها برای برقراری آرامش را به کابوس جنگ و کشتار سربازان ارتش های مهاجم بدل نمودند. این واقعیات شکست سیاست "جنگ با تروریسم" را بیش از پیش عیان ساخت و نماینده این سیاست، دولت آمریکا و در راس آن جورج بوش را به انزوا راند. اکنون دیگر همه از شکست سیاست های دولت آمریکا در خاورمیانه صحبت می کنند و در انتظار پی آمد تغییرات سیاسی هستند که انتخابات ماه نوامبر ریاست جمهوری در این کشور به همراه خواهد داشت. دیگر جانی برای کسانی که زمانی با امید به پیروزی سریع امپریالیستها، سرنوشت سیاسی خود را به پیروزی یا شکست طرح های آنها گره زدند، نیست. بر بستر این واقعیات بود که دیگر

پرویز مشرف نه می توانست طرح های امپریالیستها را به واقعیت بدل سازد و نه آرامش مورد نیاز طبقات حاکم در پاکستان را تامین نماید. به این ترتیب بود که بازیگرانی که، ۹ سال پیش به ضرب برقراری حکومت نظامی از عرصه سیاست کنار گذاشته شده بودند، دوباره صحنه گردان خیمه شب بازی فریب توده شدند.

اکنون با حذف دیکتاتوری نظامی به رهبری پرویز مشرف از معادلات سیاسی پاکستان، عامل پر قدرتی که تمام جریانات اپوزیسیون را به وحدت عملی ناخواسته می کشاند، از سر راه برداشته شده است. نتیجه، بدون هیچ تردید، تشدید اختلاف میان احزاب گوناگون رقیب، به ویژه دو حزب اصلی صحنه سیاست پاکستان، حزب مردم و حزب مسلم لیگ (شاخه نواز شریف) خواهد بود. از سوی دیگر، پاکستان مطلوب امپریالیستها، پاکستانی است که بتواند مخفی گاه های نیروهای شبه نظامی وابسته به طالبان در مناطق شمال غربی این کشور را در هم کوبیده و گذرگاه های مرزی این کشور با افغانستان را کنترل و از تردد این نیروها جلوگیری نماید. در این راه دولت آمریکا، همانطور که در روزهای اخیر نشان داده، حتما حاضراست عملیات سربازان ارتش خود را تا اعماق خاک پاکستان گسترش دهد. این اقدامات، بیش از هر چیز، هشدار می دهد که دولت پاکستان است که در صورت تعلل در سرکوب و واپسگرایی اسلامی، باید شاهد تبدیل بخشی از شمال غرب این کشور به صحنه جنگ علیه "تروریسم" باشد. این امر در پی خود یک بحران ناخواسته سیاسی میان آمریکا و پاکستان را به همراه داشته است. شاید دولت، برای فریب افکار عمومی، ناگزیر شود که یک جنگ زرگری با آمریکا به راه انداخته و صحبت از قطع هر گونه همکاری با نیروهای ناتو به میان آورد. اما همه اینها مانع نخواهد شد که رئیس جمهور جدید ضمن ابراز حسن نیت خود به امپریالیستها، دولت پاکستان را متحد آنان در جنگ علیه تروریسم قلمداد کند. در عرصه اقتصاد نیز، دولت جدید، سیاست دیگری جز سیاست اقتصادی دولت مشرف ندارد که آن هم گسترش بیش از پیش خصوصی سازی ها و باز گذاشتن دست سرمایه داران در استثمار کارگران است. توده های کارگر و زحمتکش طعم تلخ این سیاست ها را چشیده و در هر فرصتی علیه این سیاست ها به اعتراض و مبارزه برخاسته اند. دولت کنونی پاکستان هم با همان معضلاتی روبروست که دولت پیشین، پیش رو داشت. این دولت هم باید ضمن یاری به امپریالیستها در مبارزه آنها با تروریسم، برای جلوگیری از رشد نارضایتی توده ها، خود را "مستقل" و مدافع "تمامیت ارضی" پاکستان جلوه دهد. اما، اکنون دیگر کمتر کسی را در پاکستان بتوان با این تبلیغات فریب داد. توده های کارگر و زحمتکش فریب دروغ نمایندگان طبقه سرمایه دار را نخواهند خورد. آنها به تجربه دریافته اند که با تغییر چهره ها و اصلاحات جزئی در ساختار دولتی، بهبودی در اوضاع صورت نخواهد گرفت. بحرانی که پاکستان با آن روبروست، بحرانی انقلابی است. این بحران یاباید به شیوه های انقلابی با رهبری طبقه کارگر و نجات توده ها از فقر، بیکاری، جنگ، مذهب و نابودی بورژوازی حل گردد، با ادامه وضع موجود همراه با فقر، فلاکت، بیکاری، خرافات مذهبی و جنگ.

درون گروه کشورهای (۱+۵) را، بیش از پیش تقویت نموده است. مناقشه اتمی جمهوری اسلامی، عجاتاً در چارچوب راهکارها و قطعنامه‌های شورای امنیت راه حلی پیدا نخواهد کرد. دولت آمریکا علاوه بر آنکه ابزار فشار از طریق شورای امنیت و آژانس اتمی را از دست می‌دهد، در عین حال از لحاظ اقتصادی و سیاسی، در موقعیتی نیست که از طریق جنگ و راه حل نظامی، با مسأله هسته‌ای جمهوری اسلامی تعیین تکلیف کند.

بنابر این راه دیگری در برابر آمریکا باقی نمی‌ماند جز آنکه با جمهوری اسلامی فعلاً سازش کند. زمینه‌ها و مقدمات این سازش نیز تا حدودی فراهم شده است. با پایان یافتن دوران ریاست جمهوری بوش و روی کار آمدن دمکرات‌ها که احتمال آن زیاد است، دور از ذهن نیست که دولت امپریالیستی آمریکا، راه سازش با جمهوری اسلامی را نیز آزمایش کند.

سازش رسمی دولت آمریکا با جمهوری اسلامی اما همانقدر که برای امریکابادشواری کم‌تری روبروست، برای جمهوری اسلامی بسیار دشوار، پیچیده و مشکل‌زاست. نه فقط پروسه‌ای که بخواد به سازش رسمی جمهوری اسلامی با آمریکا منتهی شود، بسیار تنش‌زاست و تشنجات شدیدی را در کل حاکمیت و جناح‌های آن در پی خواهد داشت، بلکه تحقق احتمالی سازش رسمی در انتهای این پروسه - چنانچه پروسه سازش تا انتها ادامه یافته و جمهوری اسلامی هنوز موجودیت داشته باشد - تازه، سرفصل جدیدی از تنش‌های حادث، و تضادهای شدیدتری را خواهد گشود.

فعالیت‌های هنری منطبق با هر گروه سنی است، آموزش نظری اش همراه با عمل و گذار به شکل خاصی از کار است که مقدمات آن از طریق بازی‌های دوره پیش‌مدرسه فراهم شده است. کودک از آنچه که با دست‌های خود می‌سازد به مراتب بهتر از هر کتاب و معلمی آموزش می‌بیند. او از تجربه شخصی اش می‌آموزد و این تجربه مقدم بر آموزش نظری اوست. دانش آموزی که به این شکل آموزش می‌بیند، از همان آغاز می‌آموزد که نظاره‌گر منفعل محیط اطراف خود نباشد، بلکه در تغییر و دگرگونی این محیط نقش داشته باشد. به جای این که در کلاس بنشیند و منفعلانه از طریق کتاب و معلم مثلاً در مورد گیاهان چیزی بیاموزد، در جریان عمل و بارور سازی گیاهان است که آموزش نظری خود را کسب می‌کند. به جای این که در مورد کوه‌ها، دریاها، رودخانه‌ها در کلاس درس چیزی بیاموزد، با مشاهده مستقیم آنها، می‌آموزد. به جای یادگیری و حفظ کردن فرمول‌های شیمی و قوانین فیزیک، در کلاس درس، در جریان عمل و آزمایش، آموزش‌های نظری را درک می‌کند. این تلفیق آموزش نظری و عملی که همراه با آزادی عمل و ابتکار خود دانش آموز است، از دانش آموز انسانی مبتکر و خلاق می‌سازد و به او امکان می‌دهد تمام استعدادهای خلاقه خود را شکوفا سازد. دانش‌آموز در این نظام آموزشی دیگر به یک انسان تک بعدی تابع نیاز بازار تبدیل نخواهد شد، بلکه آنچه را که دنبال می‌کند، تمایل و خواست خود اوست. لذا هنگامی که دوره مدرسه را به پایان می‌رساند، نظام آموزشی مبتنی بر تلفیق آموزش نظری و عملی از او انسانی ساخته است که می‌تواند کار اجتماعی مولد متنوعی را انجام دهد. او در عین حال که کار اجتماعی مولدی را انجام می‌دهد، می‌تواند از ادانه رشته‌های تحصیلی تخصصی مورد علاقه‌اش را ادامه دهد و دیگر با موانع متعدد برای ادامه تحصیلات نه از نمونه‌های عقب‌مانده رقابت کنکوری در ایران و نه از نوع هزینه‌های هنگفت آن در تمام جهان سرمایه‌داری روبه‌رو نخواهد بود. تنها این نظام آموزشی‌ست که شایسته انسان و جامعه حقیقتاً انسانی‌ست.

و موقعیت یک قدرت اقتصادی و نظامی رقیب کشورهای اروپایی و آمریکا، اظهار وجود نموده است. بدین ترتیب، مستقل از اراده هر ارگان و نهاد بین‌المللی، عملاً مرحله جدیدی از نزاع و کشمکش میان قدرت‌های امپریالیستی بر سر بازارها و مناطق نفوذ، آغاز شده است. بدیهی است که این نزاع و کشمکش، در درون نهادهای بین‌المللی، منجمله شورای امنیت سازمان ملل نیز بازتاب پیدا می‌کند و اجماع در این ارگان را بسی مشکل ساخته است. هر چند نزاع و کشمکش میان قدرت‌های امپریالیستی به معنای نفی توافق و سازش میان آنها نیست و نخواهد بود، اما در لحظه حاضر این اختلاف‌ها تشدید شده است. مخالفت صریح روسیه و چین در اجلاس واشنگتن بازتاب همین واقعیت است. این اجلاس که به ابتکار اروپا و آمریکا و برای مشورت و تصمیم‌گیری پیرامون تحریم‌های بیشتر جمهوری اسلامی و فراهم ساختن مقدمات صدور قطعنامه چهارم توسط شورای امنیت، برگزار گردید، به دلیل مخالفت روسیه و سپس چین، بدون هیچ‌گونه نتیجه‌ای پایان یافت. ساعتی پس از پایان این جلسه، وزارت خارجه روسیه، با صدور بیانیهای، بار دیگر نظر دولت روسیه را در این رابطه بیان کرد و به صراحت مخالفت این دولت را با تحریم‌های بیشتر و اقدام شورای امنیت در این زمینه، اعلام نمود.

هم‌اکنون چنین به نظر می‌رسد که، مناقشه بزرگتری که با رویداد گرجستان آغاز شد، مناقشه هسته‌ای جمهوری اسلامی را تحت‌الشعاع قرار داده است. این مناقشه، امکان بروز اختلاف و شکاف و کشمکش

از کامل‌ترین آزادی و استقلال شخصیت، انسان‌هایی جمع‌گرا با عالی‌ترین خصائل روحیه همبستگی انسانی هستند. این نظام آموزشی گامی‌ست در جهت پایان بخشیدن به تضاد و جدائی کار فکری و بدی. در نظام آموزشی جامعه سرمایه‌داری، آموزش نظری از عملی جداست. دانش‌آموز از وقتی که وارد مدرسه می‌شود، لاقلاً تا پایان دوره تحصیلات متوسطه، اساساً کارش این است که ذهن خود را با یک مشت محفوظات کتابی، بدون این که پیوندی با عمل و واقعیت زنده داشته باشند، انباشته سازد. قدر عملی در حد آزمایشگاه، برای برخی از دروس آن قدر محدود و ناچیز است که اصلاً نمی‌توان آن را به حساب آورد. تفاوت‌های بسیار کمی در این زمینه میان کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری با کشورهای عقب‌مانده‌تر، در استفاده از روش‌ها، تکنولوژی‌های مدرن‌تر آموزشی، آزمایشگاه‌های مجهزتر و نیز آموزش‌های همراه با مشاهده مستقیم و تجربه عملی وجود دارد، اما اساس نظام یکی‌ست. آموزش نظری بدون عمل، روش یکسان سازی شبیه بسته بندی‌های کالاهای نظام سرمایه‌داری، پرورش یک بعدی، روح راجع روحیه فردگرایی، رقابت و از میان بردن روحیه همبستگی در دانش‌آموزان. در این سیستم آنچه که مدنظر قرار ندارد، تمایلات واقعی دانش‌آموز و شکوفایی استعدادهای اوست. در اینجا همه چیز تابع بازار است و انتخاب رشته و حرفه دانش‌آموز، بستگی به این دارد که نیاز بازار کدام است. چقدر درآمد دارد و اعتبار اجتماعی آن چیست؟ لذا، این نظام آموزشی از همان لحظه‌ای که کودک به دبستان گام می‌گذارد، ابتکار و خلاقیت را از او سلب می‌کند، از او یک ماشین می‌سازد و سرنوشت اش را به قوانین کور بازار گره می‌زند.

اما در نظام مبتنی بر تلفیق آموزش نظری و عملی در مدارس، هدف، آفرینش انسانی‌ست با رشد متوازن جسمی و فکری، خلاق و توانا به انجام کارهای متنوع، مطابق تمایلات و استعدادهای خود وی. بنابراین کودکی که به مدرسه گام می‌گذارد از همان آغاز همراه با تمام فعالیت‌هایی که موجب رشد جسمانی و فکری او از طریق بازی، ورزش و

آنجایی که در ایران یک دولت مذهبی بر سر کار است، ویژگی‌های خاص خود را هم داراست. انباشته شدن متون درسی از خرافات قرون وسطایی، سانسور و حذف نظرات علمی، آنجایی که با خرافات مذهبی در چنان تضادی قرار می‌گیرند که نفی مستقیم خدا و مذهب اند. افزودن ترس از خدا به عنوان حامی و پاسدار نظم موجود به مواد آموزشی و حقه کردن آن به دانش‌آموزان. تعلیمات و مراسم اجباری در مدارس، جدا سازی جنسیتی، و بالاخره افزودن یک دستگاه تفتیشی - پلیسی قرون وسطایی به درون مدارس و دانشگاه‌ها برای کنترل اوضاع به ویژه شناسایی معلمان و دانشجویانی که احیاناً عقاید چپ و کمونیستی دارند. بنابر این با همین اشاره کوتاه و مختصر به نظام آموزشی حاکم بر ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، کاملاً روشن است که این نظام آموزشی، تمام بدترین خصوصیات نظام آموزشی سرمایه‌داری را با پس مانده‌های قرون وسطایی، یکجا در خود گرد آورده است. لذا تلاش برای برانداختن این نظام آموزشی فوق‌ارتجاعی و وظیفه‌ای‌ست که در برابر تمام نیروهای مترقی جامعه قرار گرفته است.

نظام آموزشی که ما خواهان تحقق آن هستیم

سازمان فدائیان (اقلیت) نه فقط خواهان برافتادن نظام آموزشی عقب‌مانده و ارتجاعی کنونی‌ست، بلکه خواهان استقرار یک نظام آموزشی چنان پیشرفته و مترقی‌ست که با تمام مختصات نظام آموزشی سرمایه‌داری قطع رابطه کرده باشد. این نظام آموزشی نوین و مترقی، سوسیالیستی‌ست. در این نظام، مقدم بر هر چیز دست دین و دستگاه مذهبی از مدارس و مواد برنامه‌های آموزشی به کلی قطع می‌گردد تا ضمن پایان دادن به اشاعه خرافات در نظام آموزشی کشور، به برده‌سازی و انقیاد معنوی مردم از طریق مدارس پایان داده شود. در این نظام آموزشی، مدارس و آموزشگاه‌ها مطلقاً غیرمذهبی اند. تدریس هرگونه مسائل دینی و انجام مراسم مذهبی ممنوع است و دستگاه روحانیت دیگر هیچ دخالتی در امور مدارس و برنامه‌های درسی ندارد. مدارس و دانشگاه‌ها نسل جدیدی از انسان‌ها را پرورش می‌دهند که از تمام خرافات و پیش‌دواری‌های بورژوازی و مذهبی برکنار اند.

در این نظام آموزشی، جداسازی جنسیتی وجود نخواهد داشت، بلکه تمام دانش‌آموزان دختر و پسر مشترکاً در مدارس و کلاس‌های درس شرکت می‌کنند. تدریس در مناطقی که دارای بافت جمعیتی و ملی و نژادی هستند، به زبان خود آنها صورت می‌گیرد. به بی‌سوادی از طریق یک برنامه ریزی ضربتی پایان داده می‌شود و آموزش رایگان و اجباری تا پایان دوره متوسطه با بهره‌مندی تمام دانش‌آموزان به هزینه دولت از غذا، پوشاک، وسایل تحصیل و ایاب‌وذهاب معمول می‌گردد. تحصیلات عالی رایگان نیز جزء دیگری از نظام آموزشی جدید خواهد بود.

ایجاد و گسترش مراکز ورزشی و پرورشی، ایجاد کلوب‌های مختلف هنری و فرهنگی یکی دیگر از اجزاء لاینفک سیستم آموزشی جدید، برای شکوفایی، رشد و اعتلاء جسمانی، معنوی و فرهنگی کودکان و نوجوانان خواهد بود.

اما مهم‌ترین حلقه نظام آموزشی جدید و سوسیالیستی، پایان دادن به جدائی آموزش نظری و عملی، نظام آموزشی تک بعدی و صرفاً نظری موجود و برقراری چنان سیستم آموزشی‌ست که در آن آموزش نظری و عملی تلفیق می‌گردند و نزدیک‌ترین پیوند بین مدرسه و کار اجتماعی مولد برقرار می‌گردد.

فلسفه نظام آموزش و پرورش مبتنی بر تلفیق آموزش نظری و عملی، آفرینش انسان‌هایی‌ست که از رشد و اعتلاء جسمانی و فکری متوازن و همه جانبه برخوردارند، مبتکر و خلاق‌اند و در عین برخورداری

جمهوری اسلامی باید سرنگون شود، اما با کدام هدف؟

گشته اند، جانفشانی کرده اند، تبعید شده اند، زندان رفته اند، شکنجه و کشتار شده اند، اما از پانفتم، دست از مبارزه برنداشته و صد البته تا پیروزی نهایی همچنان از پای نخواهند ایستاد. سرنگونی جمهوری اسلامی، هدف اولیه و عاجل جنبش است. بسیاری از سازمان های سیاسی، افشار مختلف اجتماعی، توده های میلیونی زحمتکش ایران و به طور اخص کارگران و نیروهای کمونیست، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را هدف بلافصل خود قرار داده اند. اما به رغم همه این ها، سرنگونی رژیم حاکم بر ایران نمی تواند غایت آمل کارگران، انبوه توده های تحت ستم ایران و نیروهای چپ، انقلابی و کمونیست باشد. سرنگونی این رژیم تنها یک جنبه از نتایج انقلاب است. مهم ترین مساله در هر انقلاب این است که چه کسی قدرت سیاسی را به دست می گیرد. یعنی کدام طبقه به قدرت می رسد. تجربه انقلاب علیه رژیم شاه به توده های مردم ایران نشان داد که تنها سرنگونی یک رژیم کافی نیست. لذا برای اینکه بار دیگر انقلاب نوین توده ی مردم، عرصه تاراج بورژوازی و مرتجعین دیگر قرار نگیرد، توده های کارگر و زحمتکش باید این تجربه را به دقت در نظر داشته باشند. اگر قرار است توده های مردم، کارگران و زحمتکشان، رژیم جمهوری اسلام را سرنگون کنند، اگر قرار است که کارگران و زحمتکشان با اعتصاب سیاسی و سراسری خود همراه با قیام توده ای، رژیم را ساقط کنند، اگر قرار است انقلاب به پیروزی برسد، طبیعتا این خود کارگران و زحمتکشان هستند که باید قدرت سیاسی را نیز به دست بگیرند.

تحقق این مهم، بدون مبارزات متشکل و سازمان یافته ی کارگران و توده های زحمتکش، بدون تلاش و پیکار مشترک نیروهای رادیکال، چپ انقلابی و کمونیست، یقینا میسر نخواهد شد. بنابر این سرنگونی جمهوری اسلامی تنها یک جنبه از انقلاب و هدف مشترک نیروهای ست که در مقابل رژیم ایستاده و در جهت سرنگونی آن مبارزه می کنند. لذا، با وجود این هدف مشترک اولیه، آنچه نیروهای سیاسی - اجتماعی درون جامعه را از یکدیگر متمایز می سازد، آنچه به درستی باعث دوری و نزدیکی افراد و سازمان های سیاسی نسبت به هم می گردد، آنچه با عت می گردد تا افراد و نیروهای سیاسی در جایگاه واقعی شان قرار بگیرند، برنامه عمل و اهدافی است که هریک از این نیروها در پس شعار سرنگونی جمهوری اسلامی به دنبال آن هستند و برای متحقق شدن آن تلاش و پیکار می کنند.

هدفی را که جریانات بورژوائی از سرنگونی جمهوری اسلامی دنبال می کنند، نه فقط هیچ سنجیتی با اهداف کارگران و توده های میلیونی

جامعه ندارد، بلکه عملا در تقابل با منافع کارگران و اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران نیز هست.

بخشی از نیروهای بورژوائی اپوزیسیون، که ظاهرا سر سوزنی هم از شعار سرنگونی جمهوری اسلامی کوتاه نمی آیند، در پس شعار سرنگونی رژیم، به دنبال رویای اقتدارشان در دوران سلطنت پهلوی هستند. بخشی دیگر، لیبرالیسم را پیشه کرده اند و با شعار آزادی و دموکراسی در جهت براندازی جمهوری اسلامی مبارزه می کنند. و بخشی نیز به رغم اینکه دل خوشی از جمهوری اسلامی ندارند اما، استمرار همین رژیم به غایت ارتجاعی و سرکوبگر را با کمی "اصلاحات" بر سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی ترجیح می دهند.

جریانات بورژوازی و متحدان خارجی شان، چه آنهایی که در پی سرنگونی رژیم هستند و چه آنهایی که دل در گرو "اصلاح" رژیم بسته اند، بر اساس ماهیت طبقاتیشان عمل می کنند و طبیعتا جز به منافع خود به چیز دیگری نمی اندیشند و نمی توانند هم بیاندیشند. منافعی که تنها با استثمار کارگران، چپاول دسترنج زحمتکشان و سرکوب توده های میلیونی جامعه، عایدشان می گردد.

جریانات بورژوا- لیبرال نیز به رغم شعار آزادیخواهی که سر می دهند، شعارشان فریبی بیش نیست. چرا که در همان فردای سرنگونی رژیم، اگر دستشان به قدرت برسد، اگر توازن قوا به نفع کارگران و توده های زحمتکش نباشد، با صف بندی مبارزاتی جدید کارگران و توده های میلیونی جامعه، آزادی خواهی و لیبرالیسم آنان نیز رنگ خواهد باخت. صف بندی جدیدی که اتفاقا با سقوط رژیم، پتانسیل مبارزاتی شان آزاد شده و برای تحقق انبوه مطالبات اقتصادی - سیاسی شان، شتاب بیشتری خواهد گرفت.

طبیعتا با هر پیشروی کارگران و توده های زحمتکش برای در هم کوبیدن پایه های نظام پوسیده سرمایه داری، با هر اجتماع و تشکل طبقاتی کارگران، که بخواهند شوراها را تحکیم بخشند، با هر سازماندهی نوین که بخواهند کنترل کارگری را در کارخانه ها اعمال کنند، نیروهای بورژوازی حتا بخش لیبرال و آزادی خواهش، شعار آزادی و دموکراسی را بر زمین گذاشته، ابزارهای سرکوب، زندان و کشتار را به کار خواهند گرفت. لذا، کارگران و توده های زحمتکش جامعه از هم اکنون باید آگاه باشند که هر گونه دست به دست شدن قدرت توسط بورژوازی، شکست دوباره انقلاب، سرکوب، زندان و کشتار مجدد کارگران، زحمتکشان و سازمان های سیاسی کمونیست و آزادی خواه را در پی خواهد داشت.

بنابر این، اگر چه برای نیروهای بورژوازی، سرنگونی جمهوری اسلامی می تواند غایت مقصود باشد، اما از منظر منافع کارگران و زحمتکشان، که اتفاقا تأمین کننده منافع اکثریت قریب به اتفاق توده های جامعه نیز است، نمی توان تنها به سرنگونی جمهوری اسلامی دل خوش داشت. نمی توان در انتظار ماند و همه چیز را به بعد از سرنگونی رژیم موکول کرد.

بلکه با درس آموزی از آموزه های انقلاب سال ۵۷، از هم اکنون باید بر بستر منافع طبقاتی کارگران و توده های زحمتکش، جهت سرنگونی جمهوری اسلامی متمرکز شد.

لذا برای طبقه کارگر، توده های زحمتکش جامعه، نیروهای رادیکال، سازمان های چپ و کمونیست، به رغم اینکه سرنگونی رژیم همواره شعار بلا فصل مبارزه است، اما این شعار هرگز نمی تواند جدا از قدرت جایگزین معنا داشته باشد و اهداف و چگونگی متحقق شدن آن، جز از منظر اندیشیدن به منافع کارگران و توده های میلیونی، اگر نگوئیم صد در صد به سود نیروهای بورژوازی ست، لااقل تأمین کننده منافع کارگران و توده های تحت ستم ایران نخواهد بود. و چه بسا یک بار دیگر به تکرار تجربه فاجعه بار انقلاب ۵۷، منجر گردد.

لذا با توجه به تمام تجارب و واقعیت هایی که به آن اشاره شد، اگر طبقه کارگر ایران، نیروهای رادیکال، چپ انقلابی و کمونیست ها، برای تحقق یک انقلاب اجتماعی مبارزه می کنند، اگر با سرنگونی جمهوری اسلامی خواهان پی افکندن بنیان های واقعی آزادی و برابری در جامعه هستند، اگر خواهان استقرار قدرت شورایی به عنوان هدفی فوری هستند، اگر خواهان تحقق فوری آزادی کامل فکر و عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماع، تظاهرات و اعتصاب، تشکیل و فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی، اتحادیه های کارگری، شوراها و کلیه تشکل های صنفی و دموکراتیک هستند. اگر خواهان لغو ستم ملی و برابری تمام ملیت های ساکن ایران هستند، اگر برای برخورداری زنان از حقوق و مزایای کامل برابر با مردان و لغو تبعیض بر پایه جنسیت مبارزه می کنند، اگر خواهان جدائی کامل دین از دولت و مذهب از مدارس هستند، اگر برای انحلال تمام دستگاه های تفتیش و سانسور، جاسوسی و شکنجه و ممنوعیت بی قید و شرط این اقدامات پیکار می کنند، هیچ تردیدی نباید وجود داشته باشد که این خواست ها، صرفا با سرنگونی جمهوری اسلامی تحقق نخواهد یافت. لذا بیش از هر زمان دیگر لازم است تا در هر حرکت مبارزاتی، در اتحاد ها، سازماندهی و پیکار مشترک برای سرنگونی جمهوری اسلامی، مقدم بر هر چیز منافع کارگران و توده های زحمتکش ایران، مد نظر قرار گیرد و در اتخاذ تاکتیک های مبارزاتی لحاظ گردد. آنچه پیروزی انقلاب را تضمین می کند، هژمونی طبقه کارگر در انقلاب و کسب قدرت سیاسی توسط این طبقه است. طبیعتا این هژمونی و برتری توازن قوا به نفع طبقه کارگر و توده های تحت ستم، یک شبه و خود بخود به دست نخواهد آمد. روند مبارزه طبقاتی، تشکل یابی مستقل کارگران و وحدت عمل جنبش های اجتماعی، سازمان های سیاسی، علی الخصوص پیگیری امر مبارزه و حضور فعال نیروهای رادیکال، چپ انقلابی و کمونیست در مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی، آنهم از منظر پاسخگویی به مطالبات اساسی کارگران و توده های میلیونی جامعه، متحقق خواهد شد.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)
No 534 October 2008

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

"بازداشت اعضای شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان را محکوم می‌کنیم" عنوان اطلاعیه‌ای است که سازمان ما در تاریخ ۲۶ شهریور / ۱۳۸۷ انتشار داد.

در این اطلاعیه آمده است: "امروز سه شنبه ۲۶ شهریور ماه تعدادی از فعالین معلمان سراسر کشور که برای برگزاری اجلاس خود در تهران حضور یافته بودند، توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی بازداشت شدند.

بر طبق گزارش کانون های صنفی معلمان، مسئولین کانونهای صنفی معلمان کشور که در شورای هماهنگی فعالیت دارند، قرار بود از روز سه شنبه ۲۶ / شهریور / ۱۳۸۷ برای بررسی مشکلات صنفی خود در تهران دور هم جمع شوند، اما در ساعات نخست بامداد پیش از انجام هرگونه دیدار و گفتگویی در گروه های چند نفره به وسیله ی نیروهای امنیتی دستگیر و تحویل کلانتری نارمک (هفت حوض) شدند. معلمان بازداشت شده، سپس در گروه های سه تا چهار نفره راهی دادرسی تهران شدند. طبق آخرین آمار ارائه شده، تاکنون اسامی ۲۲ نفر از بازداشت شدگان انتشار یافته است."

اطلاعیه سپس با اشاره به وضعیت وخیم معیشتی اکثریت بزرگ معلمان و اعتراضات آنها در چند سال گذشته می‌افزاید: "به رغم وعده و وعیدهای نهادها و ارگان های حکومتی، هنوز تعداد زیادی از مطالبات معلمان تحقق نیافته است. لذا با وجود تمام اقدامات سرکوبگرانه حکومت اسلامی، معلمان همچنان پیگیرانه به مبارزه برای تحقق مطالبات خود ادامه می‌دهند."

در پایان این اطلاعیه نیز آمده است: "سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت از مبارزات و مطالبات معلمان، بازداشت اعضای شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران را شدیداً محکوم می‌کند و خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط آنهاست."



تغییرپخش برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از موج کوتاه به ماهواره

برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد.

هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های ما را دریافت کنید

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی